

انتخاب نهم؛ دستاورد دولت پنهان

گفت‌وگو با حمیدرضا جلالی پور*



که مطرح شد بپردازید.

من فکر می‌کنم در این مصاحبه اگر بتوانیم روی دو بحث متمرکز شویم مفید باشد؛ یکی انتخابات گذشته و دیگری انتخابات آینده.

نکاتی که به آنها اشاره کردید و عللی که برشمردید در انتخابات موثر بوده و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند. اما نکته مهم این است که کدام عامل نقش موثرتری در شکست اصلاح‌طلبان و پیروزی افراد کم‌تجربه و تندروتر اصول‌گرایان داشته است. برای ارزیابی این موضوع لازم است ابتدا دور اول را بررسی کنیم، زیرا در دور دوم شرایط، اضطراری بود و جامعه مجبور بود که در بین دو انتخاب یکی را برگزیند. اما در دور اول مردم راحت‌تر انتخاب خود را انجام می‌دادند. لذا سوال اصلی این است که چرا در دور اول کاندیدای مورد نظر اصلاح‌طلبان نتوانست به مرحله دوم بیاید. اغلب پیش‌بینی‌ها و نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که انتخابات وارد مرحله دوم خواهد شد و صددرصد آقای هاشمی یکی از پیروزی‌های مرحله اول خواهد بود و دیگری اگر آقای معین نباشد دست‌کم آقایان کروبی یا قالیباف خواهند بود ولی هیچ پیش‌بینی یا نظرسنجی نشان نمی‌داد که نفر دوم آقای

همان‌گونه که در شماره پیشین نشریه اشاره کرده بودیم، انتخابات نهم دارای شگفتی‌هایی بود و عمدتاً در تحلیل آن به سه فاکتور توجه می‌شود: طبقاتی، تشکیلاتی و تخلف. برخی نظرشان این است که علت اصلی پیروزی آقای احمدی‌نژاد شعارهای طبقاتی بود که یک سازمان اثرگذار سراسری حامل آن بود و نقش تشکیلاتی چنین سازمانی، نقش دوم بود و عنصر تخلف و هدایت سازمان یافته آرا نیز نقش سوم را بازی کرد. برخی دیگر عنصر تشکیلاتی را عنصر عمده می‌دانند و بر این عقیده‌اند که تشکیلات با یک برنامه‌ریزی در سراسر ایران و آن‌گاه ارائه شعارهای طبقاتی پیروز شد. عده دیگر بر این باورند که این انتخابات، انتخاباتی معمولی بوده و آقای احمدی‌نژاد به‌عنوان شهردار، خوب کار کرده بود و در نتیجه به پیروزی رسید. برخی دیگر می‌گویند که گل دقیقه نودشان برنامه تلویزیونی بود که عده کثیری را جذب کرد و شعارهای طبقاتی به‌گونه‌ای اثر گذاشت که گویا نو در برابر کهنه، غیرروحانی در برابر روحانی، جوان در برابر پیر و کوخ در برابر کاخ خواهد ایستاد. با توجه به این که تخصص شما در زمینه جامعه‌شناسی است، خوب است از این منظر به تحلیل انتخابات و دیدگاه‌هایی

احمدی نژاد باشد.

منظورتان نظرسنجی های علمی است؟

منظورم نظرسنجی هایی موجود بود که حتی از جانب محافظه کاران پیش از انتخابات انجام شده بود. دومین مطلب این بود که پیش بینی می کردند هرکسی در دور دوم با آقای هاشمی وارد رقابت شود، پیروز خواهد شد.

چه عواملی باعث شد که برخلاف همه پیش بینی ها و نظرسنجی ها آقای احمدی نژاد به دور دوم راه یابد؟

از دید من در این که احمدی نژاد وارد مرحله دوم شد سه عامل نقش عمده تری داشت؛ اولی این بود که سازمان های شبه نظامی سراسری که از شهرهای بزرگ گرفته تا روستاهای کوچک، در تمام مساجد (حدود ۶۰۰۰۰ مسجد)، حضور داشتند، به طور سازمانی و متمرکز از یک کاندیدا حمایت کردند و با همه نیروی تشکیلاتی وارد عمل شدند. جالب اینجاست وقتی وارد عمل شدند که آقای قالیباف که پیشتر به نظر می رسید مورد حمایت این تشکیلات است، توجه و تمرکز خود را بر جذب جوانان قشر متوسط شهری گذاشته بود؛ گویی تصور این بود که همین جوان های به اصطلاح پانکی و بد لباس علت اصلی پیروزی آقای خاتمی بوده. قالیباف تمام انرژی اش را بر جذب همین قشر متمرکز کرده بود. شاید همین موضوع باعث شد که بعضی از جوان های بسیجی از این وضع راضی نباشند، اما احمدی نژاد برعکس، خود را نماینده جوان های مذهبی بسیجی نشان می داد. خود احمدی نژاد و دوستانشان از چهار، پنج سال پیش در دستگاه های نظارتی انتخاباتی کار کرده بودند - روی سازماندهی نظارت صندوق ها. خلاصه سازمان هایی که هدفشان ارتقای سطح دفاع ملی بود وارد انتخابات شدند. هدف اصلی این سازمانها این بود که اگر در کشور شرایط بحرانی ایجاد شود، با آموزش مردم

بتوانند از کشور دفاع کنند. اینها تمام توان این سازمان را گذاشتند که "اسلام در خطر است کشور و نظام در خطر است و لذا این مورد مشخص باید رأی بیاورد."

از جانب چه کسی در خطر است، نیروهای داخلی یا خارجی؟

ممکن است خودشان بگویند از جانب امریکا، اما روشن است که اگر ۸ سال دیگر فردی همچون خاتمی رئیس جمهور بود، روند اصلاحات ادامه می یافت و پاره ای از موانع این کشور برداشته می شد. یکی از موانع نیز همین بود که یک عده قدرت را در اختیار گرفته اند و زیر بار آزادی ها که به برکت انقلاب اسلامی در قانون اساسی آمده نمی روند، اجازه انجام یک انتخابات منصفانه و سالم را نمی دهند.

اگر مظهر اصلاحات را آقای خاتمی می دانند، مقام رهبری حکم ریاست جمهوری ایشان را در دو دوره

متوالی تنفیذ کرد. آیا اینها در حکم رهبری هم شک داشتند؟

آنها نظرشان بر این است که امریکا نفوذ کرده و از طریق همین انتخابات با ما در حال جنگ است، نه از طریق جنگ نظامی.

آیا این مسائل به طور رسمی و علنی مطرح شده است؟

می گفتند که خطر نظامی نیست، بلکه سیاسی و فرهنگی است. بر همین اساس، اولین عامل این بود و اگر این عامل وارد صحنه نمی شد از دید من در انتخابات دونفری که بالا می رفتند یکی هاشمی بود و دیگری فردی غیر از احمدی نژاد بود. هنر اینها این بود که توسط نهادهایی که وظیفه آن ها انجام اعمال حزبی نبود و از بودجه دولت و عمومی تغذیه می شدند به نفع یک کاندیدا وارد عمل شدند. (همین جا نکته ای را در پرانتز بگویم که مسئله اینجاست که گروهی که نباید کار حزبی انجام دهند و از بودجه دولت تغذیه می شوند و پرسنل دولت به شمار می آیند، با این سطح از تخلف چگونه می توانند مجری عدالت باشند؟ عدالت هدفی است که موعود است و موجود نیست و نمی توان آن را با هر روشی بدست آورد. برای نمونه با هر روشی نمی توان کودک خود را تربیت کرد اگر فحش بدهید که خوب تربیت نمی شود، خلاصه با تخلف که نمی توان عدالت برقرار کرد، ولی می توان با تخلف در انتخابات اصلاح طلبان را شکست داد که دادند.)

عامل دوم این بود که اصلاح طلبان از این موضوع غافل بودند که پیشبرد اصلاحات در این کشور کاری بسیار سخت است و از عهده یک یا دو تشکل و گروه و حزب و یک شخصیت خارج است. اگر غافل نبودند روی یک کاندیدای مشترک اجماع می کردند، مثل اجماعی که روی خاتمی در دو دوره قبل داشتند؛ در دور اول کارگزاران، مجمع روحانیون، بچه های خط امام که بعدها حزب مشارکت شدند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تحکیم وحدت و... همه روی خاتمی اجماع داشتند. در دور دوم نیز با این که بخشی از آنها فعال نبودند اما باز هم ایشان را بهترین فرد می دانستند. ولی در این دوره آرای اصلاح طلبان بین آقایان معین،

کروبی، هاشمی و دیگران توزیع شد و اگر کاندیدای اصلاح طلبان اجماعی بود نتیجه این نمی شد. در مرحله اول اصلاح طلبان ۱/۵ میلیون رأی کم آوردند، یعنی اگر ۱/۵ میلیون رأی بیشتر داشتند، نتایج این نمی شد که شد. عامل سوم موردی است که چندان به آن توجه نمی شود، ولی به نظر من اهمیت دارد و آن هم کاری بود که تحریمی ها انجام دادند. اگر به خاطر داشته باشید هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی با تحریم هایی از جانب برخی نیروها روبه رو بوده اما تأثیر قابل توجهی در مشارکت مردم نداشته است. اما این بار کاری که تحریمی ها کردند اثر گذاشت، چون انتخابات دو مرحله ای بود و میزان آراء مهم بود. به عنوان مثال دفتر تحکیم همواره در انتخابات

در این که احمدی نژاد وارد مرحله دوم شد سه عامل نقش عمده تری

داشت؛ اولی این بود که

سازمان های شبه نظامی سراسری

که از شهرهای بزرگ گرفته تا

روستاهای کوچک، در تمام

مساجد (حدود ۶۰۰۰۰ مسجد)،

حضور داشتند، به طور سازمانی و

متمرکز از یک کاندیدا حمایت

کردند و با همه نیروی تشکیلاتی

وارد عمل شدند

پیشین به عنوان محلی که انجمن های اسلامی را هماهنگ می کرد رابطنی بین نخبگان و مردم بود. در حالی که در این دوره نه تنها - مانند دور اول ریاست جمهوری خاتمی - عمل نکرد، بلکه به خط تحریم پیوست. اگر دقت کنید مکانیزمی که در دوره های پیشین برای اصلاح طلبان کار می کرد این بود که نظریات نخبگان وارد خانه ها می شد و این کار را دانشجویها انجام می دادند. اما در این دوره این مکانیزم عمل نکرد و انجمن های دانشگاه ها به عنوان واسطه اصلی بین نخبگان و مردم وارد عمل نشدند.

آیا فکر نمی کنید که انفعال دانشجویان خیلی عمیق تر بود و اگر تحکیم وحدت تحریم نمی کرد امکان داشت حمایت دانشجویان را کاملاً از دست بدهد

من قبول دارم، انفعال در دانشجویان و در جامعه وجود داشت اما آنچه به ما ضربه زد، انفعال و یا حتی فقر نبود بلکه دو - سه مسئله فنی به اصلاح طلبان ضربه زد؛ نخست دخالت سازمان های شبه نظامی و غیر حزبی، دوم عدم اجماع اصلاح طلبان و سوم تحریمیان. من قبول دارم که روند اصلاحات بخشی از جمعیت را راضی نکرده بود و بعضی از دانشجویان سرخورده شده بودند، ولی توجه داشته باشید که مسئله فقط انفعال نبود. در ایران در دوران اصلاحات فردیت در دانشجویان افزایش یافته و مثل گذشته نیست که با یک حرکت احساسی بتوانید دانشجویان را جذب کنید، بلکه کار پیچیده ای شده است. بخشی از آنها می خواهند از حق سیاسی نبودن استفاده کنند. ولی تحکیم با شعار تحریم یک ضربه به اصلاح طلبان و یک ضربه به جامعه سیاسی زد. نیروهایی که به دلیل این سه عامل فنی روی کار آمدند احتمالاً رشد و توسعه کشور را کند خواهند کرد که به نظر من یک ضربه بزرگ به دموکراسی است.

به چه دلیل عامل طبقاتی را جزو عوامل اثرگذار و اولیه نمی دانید؟

برایتان دلیل می آورم؛ طبق آمار سازمان ملل - نه سازمان مدیریت و برنامه ریزی آقای خاتمی یا بانک مرکزی آقای هاشمی - وضعیت فقر در کشور ما نسبت به پیش از انقلاب بهتر و فاصله طبقاتی کمتر شده است. آقای دکتر ذوالنور در تحلیل فقر در ایران به این سند اشاره کرده است و گویا مجله نامه آن را چاپ کرده. اتفاقاً اگر من جای احمدی نژاد بودم برای دفاع از انقلاب می گفتم "درست است که ما در کشور معتاد زیاد داریم اما وضعیت فقر پس از انقلاب رو به بهبود رفته است." الان هم در کشور ما فقر هست اما مدل فقر عوض شده، پیش از انقلاب فرد پول نداشت تا مسائل اولیه زندگی اش را حل کند اما اکنون طرف مشکل اقتصادی دارد به این دلیل که دو فرزند دانشگاه آزادی دارد که برای تهیه شهریه آنها به ناچار در دو جا کار می کند. این، نارضایتی

اقتصادی در پی دارد اما این نارضایتی با آن نارضایتی به معنی محتاج نان شب بودن فرق دارد. احمدی نژاد در مرحله دوم شعار فقیردوستی داد و اتفاقاً این شعار زیاد نگرفت و ۲۷ میلیون نفر با این شعار همراه نشدند. ۱۷ میلیون همراهی کردند که ۶.۷ میلیون آن افراد سنتی - مذهبی و طبقه متوسط مذهبی شهری هستند و حدود ۱۰ میلیون آن ناراضی بودند که بخشی از آنها ناراضی اقتصادی هستند. اما این نارضایتی اتفاقاً به خاطر شکاف فقیر و غنی نبوده، بلکه به خاطر انتظاراتی است که در جامعه ایجاد شده و طرف به مقایسه خود با دیگران می پردازد و وقتی فردی پیدا می شود که بدین مضمون می گوید که مردم! ما نفت داریم، این نفت ها را دولتی ها دارند می خورند، من این را از آنها می گیرم و به شما می دهم و سفره تان را رنگین می کنم، خوب عده ای از مردم ناراضی به وسوسه می افتند و ممکن است برای مخالفت با وضع موجود به او رأی بدهند. اتفاقاً مردم ما ساده نیستند و اگر بودند باید ۳۰ میلیون به این شعار رأی می دادند. به همین دلیل من معتقدم که جامعه ما پوپولیستی نیست؛ در مرحله اول هر کاندیدا ۴.۵ میلیون رأی آورد، اگر جامعه ما پوپولیستی بود احمدی نژاد که شعار فقیردوستی داد باید یک رأی ۳۰ میلیونی در همان مرحله اول می آورد که این طور نشد. در مرحله دوم هم با این که اغلب مسئولان دولتی را دزد نشان دادند و فرهنگ سیاسی ریشه دار جامعه ما هم این را از قدیم به مردم القا کرده که حکومت و دولت دزد است و وقتی در تبلیغات انتخابات گفته می شد که یک قشری از دولت هستند که پول ها را بالا می کشند و ما این پول ها را از اینها می گیریم و به شما می دهیم، با این حال ۱۰ میلیون را بیشتر تحت تأثیر قرار نداد. اگر جامعه ما یک جامعه توده ای بود، باید عده بیشتری به فقیردوستان رأی می دادند. لذا من در تحلیل از انتخابات سه علتی را که ذکر کردم بیشتر موثر می دانم تا بحث طبقاتی و فقر در جامعه یا توده ای شدن جامعه.

ممکن است اکنون این سوال مطرح شود که چرا اصلاح طلبان دائم بحث از دموکراسی می کنند، این انتخابات نشان داد که دموکراسی مسئله مردم نیست.

من معتقدم که در سال ۱۳۸۴ میزان طرفداران دموکراسی بیش از گذشته بودند. منظورم همین چهار میلیون رأی معین است. اینها مؤثرترین نیروهای این کشور بودند. جریان تخصصی جامعه به دست اینهاست. اینها اتفاقاً به دموکراسی رأی دادند و البته عده ای از همین متخصصان زودرنج هم نیامدند رأی بدهند. در سراسر دنیا، حتی در کشورهای صنعتی و دموکراتیک، همه مردم خود را برای دموکراسی نمی کشند. در آنجا هم بخشی از طبقه متوسط هوادار جدی دموکراسی هستند اما همین قشر هستند که رأی می آورند و کشور را

عامل دوم این بود که اصلاح طلبان از این موضوع غافل بودند که پیشبرد اصلاحات در این کشور کاری بسیار سخت است و از عهده یک یا دو تشکل و گروه و حزب و یک شخصیت خارج است. اگر غافل نبودند روی یک کاندیدای مشترک اجماع می کردند



اداره می‌کنند. در این انتخابات این قشر نتوانست بخاطر سه علتی که گفتم در انتخابات برنده شود. بد نیست اتفاقاً به نکته‌ای اشاره کنم. یکی از هنرهای آقای خاتمی این بود که علیرغم این‌که عده‌ای از رأی دهندگانش را راضی نکرد، بویژه قشر لائیک را، اما از سوی دیگر با تسری ایده‌های خود و پیوند بیشتر با قشر مذهبی - سنتی کاری کرده است که مذهبی‌ها دیگر از دموکراسی نهراسند. یک مثال می‌زنم: فرزندانم به مدرسه مذهبی می‌رفتند. در سال ۱۳۷۶ ما خانه پدرمان را ستاد تبلیغاتی آقای خاتمی کرده بودیم. پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات، وقتی برای شرکت در جلسه اولیا و مربیان به مدرسه می‌رفتم تمام رفقای ۳۰ ساله که در مدرسه مذهبی با ما بودند با فاصله از ما حرکت می‌کردند، یعنی نظرشان بر این بود که من از راه به دررفته‌ام، اما اخیراً من شاهدیم که همان افرادی که آن زمان از ما فاصله می‌گرفتند می‌گویند آقای خاتمی مال ماست. بعضی از اصلاح‌طلبان تندرو همین

را نقطه ضعف آقای خاتمی می‌دانند. درحالی‌که از دید من یک پیروزی است؛ زیرا قشر مذهبی در جامعه ما تعیین‌کننده است و اگر از آزادی و دموکراسی نترسد اهمیت دارد. لذا مشکل ما در این انتخابات دفاع از دموکراسی نبود. مشکل همان سه علتی بود که گفتم: دخالت‌های غیرقانونی، عدم اجماع و تحریم.

وقتی صحبت از عامل طبقاتی می‌کنیم، وجه فرهنگی طبقه هم مدنظر است؛ جریان پیروز در انتخابات به هواداران خود این‌گونه فهمانده بود که اصلاح‌طلبان، لیبرال‌های بی‌بندوبار هستند، آسیب‌های اجتماعی مثل زنان خیابانی و بدحجابی را ساده گرفته‌اند و... این‌گونه تحلیل می‌کنند که اصلاح‌طلبان از چهار مقوله عبور کرده‌اند: خاتمی، اصلاحات (که گفتند اصلاحات مرد)، قانون اساسی و نظام و چهارم دین. فکر می‌کنید که این موارد تا چه حد موثر بوده است؟

آنهايي که مخالف بحث آزادی‌های فردی و حقوق برابر شهروندی هستند، دو سه شعار

عامل سوم موردی است که چندان به آن توجه نمی‌شود، ولی به نظر من اهمیت دارد و آن هم کاری بود که تحریمی‌ها انجام دادند. اگر به خاطر داشته باشید هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی با تحریم‌هایی از جانب برخی نیروها روبه‌رو بوده اما تأثیر قابل توجهی در مشارکت مردم نداشته است. اما این بار کاری که تحریمی‌ها کردند اثر گذاشت، چون انتخابات دو مرحله‌ای بود و میزان آراء مهم بود

آین و آذر ۱۳۸۴

آین و آذر ۱۳۸۴

تندوتیز دارند: یکی این که می‌گویند این حقوق فردی و شهروندی در نهایت به بی‌بندوباری و بی‌ناموسی ختم می‌شود و دیگر این که می‌گویند در انتهای این بحث آزادی، مذهب از بین خواهد رفت. نکته دیگر این که از ۴-۵ سال گذشته تاکنون خود اصلاح طلبان می‌گفتند اصلاحات به جایی نرسیده است. در حالی که من معتقدم هرچند بسیاری از شعارها به نتیجه نرسیده اما در کل، این هشت ساله هم در توسعه سیاسی و هم از جهت توسعه اقتصادی و فرهنگی، از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ ایران بوده است، آن هم با هزینه کم. یعنی آقای خاتمی کشور را پیش برد بدون این که ضربه‌ای به آن بزند، بدون این که مرض و اپیدمی بباید، بدون اینکه بدبختی اقتصادی و جنگی را به این کشور تحمیل کند. در تاریخ معاصر، مشروطه که اتفاق افتاد پس از آن ناامنی شد و آخر هم با کودتا رضا شاه آمد، پس از مصدق کودتا شد و پس از انقلاب جنگ شد. اما هزینه‌های دوران اصلاحات در حد ترور حجازیان، کشتن روشنفکران و مسئله کوی دانشگاه بود و زندانی کردن چهارصد دانشجو و بستن صد روزنامه....

هزینه‌های کمی هم نبودند....

درست است. اما در این هشت سال جامعه خیلی متحول شد و هزینه‌اش هم به اندازه گذشته نبود. اگر این روند ۸ سال دیگر ادامه می‌یافت بسیاری از اهداف مشروطه و انقلاب اسلامی می‌توانست تحقق پیدا کند. وقتی خود اصلاح طلبان می‌گویند کاری انجام نشده نمی‌توان از مردم توقع داشت که رأی بدهند. در عالم سیاست اگر کار جمعی انجام شود می‌توان پیشرفت کرد اما با تکنوازی کار به جایی نمی‌رسد. آقای گنجی (که من برای ایشان احترام قائلم و شش سال است که به ناحق زندانی است و رنج می‌کشد و در همین مدت خانواده‌اش بیشترین مصیبت را کشیده‌اند) یک مانیفست داد که فقط نقد اصلاحات نبود بلکه گفت اصلاح طلبی دوم خردادی‌ها و دینداری موجود با دموکراسی نمی‌خواند، یا فردی در خارج از "رفراندوم" گفت، آن هم با تکیه بر اینترنت و اسم آن را هم گذاشت شخصت میلیون دات کام. اما در برابر این تکنوازی‌ها هیچ نقد و بررسی هم صورت نگرفت.

من شخصاً در دانشگاه بحث رفراندوم (شخصت میلیون دات کام) را نقد کردم و گفتم که انتهای این حرف به انقلاب‌های نارنجی می‌رسد و تحقق انقلاب‌های نارنجی در ایران یک افسانه است.

چرا افسانه است؟

از میان دلایل متعدد هفت دلیل را در مقاله مستقلی عنوان کرده‌ام. برای نمونه، انقلاب‌های نارنجی در کشورهای پیشین اتحاد جماهیر شوروی رخ داده یعنی کشورهایی که در آنها امپریالیسم مردم،

روسیه است نه امریکا. در آن کشورها امریکا پشت انقلاب‌های نارنجی بود، در حالی که در کشور ما هنوز هم بخش قابل توجهی از مردم با انگلیس و امریکا مشکل دارند. از سویی من شک دارم که امریکا حامی دموکراسی خواهان ایرانی باشد....

بخشی از اصلاح طلبان می‌گفتند که ایران اگر عراقی شود خوب است.

اصلاً این حرف را از اول قبول نداشته و ندارم و اصلاح طلبان چنین حرفی نمی‌زدند. فقط بعضی از "عبور کرده‌ها"ی درجه چندم در گوش هم زمزمه می‌کردند. دموکراسی امریکا اگر برای آینده عراق فایده داشته باشد، برای ایران ندارد. اینجا ایران است نه عراق، اصلاً شرایط این دو کشور قابل مقایسه نیست. ما دموکراسی با حدود ۱۳۰ هزار نفر کشته و زخمی، مثل عراق، نمی‌خواهیم. با خون و خونریزی می‌توان رژیم عوض کرد، ولی دموکراسی نمی‌توان آورد.

اما در آن اوایل حمله امریکا به عراق در مطبوعات وابسته به اصلاح طلبان بیشتر اخبار خوش بینانه به مردم داده می‌شد و ضمن آن به رژیم ایران هشدار می‌دادند که ممکن است تو هدف بعدی باشی. در آن زمان مخالفتی با این حمله نشد. تنها یک هفته پیش از حمله این تحلیل مطرح شد که جنگ منطقه را نظامی می‌کند. هشدار دادن با آرزوی حمله خارجی فرق دارد. مسئله این بود که عده‌ای سرخورده می‌دیدند که نه آقای خاتمی می‌تواند کار کند و نه مجلس ششم، نومیدانه هوس می‌کردند که شاید بهتر باشد یک نیروی خارجی عمل کند. بخشی از مردم ما همچنان زود رنج‌اند. آنها دو سه بار در انتخابات شرکت کردند ولی بعد قهر کردند. در صورتی که شما می‌دانید تقویت دموکراسی پشتکار و صبر می‌خواهد. با دو تا پیروزی در انتخابات که ایران سوئیس نمی‌شود.

ممکن است بحثتان در مورد اصلاح طلبان را ادامه دهید؟

عرض کردم که وقتی بعضی از اصلاح طلبان تبلیغ می‌کردند که کاری نشده است نمی‌توان از مردم زود رنج توقع داشت که دوباره به آنها رأی دهند. با این حال من معتقدم اینها علل شکست نیست، بلکه همان سه فاکتور است. تخلف‌کنندگان و تقلب‌کنندگان هیچ‌کدام گروه‌های خودسر نبودند و هیچ‌کدام از پرونده‌های انتخاباتی هم که دیدید به جایی نرسید. به خاطر دارم در جریان انتخابات سفری به یکی از شهرهای کوچک اصفهان داشتم. وقتی از کنار قبرستان شهر می‌گذشتیم، واننده گفت آن قبرهای پیش‌ساخته را که می‌فروشدند پروژه پسرهای آقای هاشمی است! این مورد را عرض کردم تا بگویم که از دو سه سال پیش CD های آقای عباسی در تمام کشور پخش می‌شد و این‌طور

هنر اینها این بود که توسط نهادهایی که وظیفه آن‌ها انجام اعمال حزبی نبود و از بودجه دولت و عمومی تغذیه می‌شدند به نفع یک کاندیدا وارد عمل شدند

وانمود می‌شد که مملکت در دست دزدهاست و فقط ما می‌توانیم آن را نجات دهیم.

آقایان کسروبی و هاشمی به هدایت سازمان یافته آرا اشاره کردند.

جالب این است که چیزی هم نشد! و شکایت آنها هم پیگیری نشد. هاشمی گفت که من به خدا شکایت می‌کنم، یعنی کسی نیست که بتوان به او شکایت برد! این تشکیلات ابزار دولت پنهان است؛ یعنی از تمام تشکیلات و امکانات دولت استفاده می‌کنند بدون این‌که پاسخگو باشند. چرا "پنهان" نامیدم، زیرا شما هرگز نمی‌توانید از کسی بازخواست کنید. برای نمونه ماجرای کوی دانشگاه کار دولت پنهان بود. حادثه مهمی بود که آبروی کشور را در دنیا برد. در این ۷۰ سال که از عمر دانشگاه تهران می‌گذرد هرگز چنین سرکوبی رخ نداده بود! در انتخابات نیز این نیروی وسیع دومین شخصیت کشور را زیر پایش گذاشت. در اینجا بحث برخورد با اصلاح طلبان پیشرو نبود بلکه بحث برخورد با هاشمی رفسنجانی بود که نظام را تأسیس کرده و پای بحران هایش ایستاده بود، پس از امام، او دومین شخصیت تأثیرگذار در دفاع از انقلاب و نظام بود ولی در این انتخابات از روی آورد شدند.

شما تخلف سازمان یافته را علت اصلی پیروزی راست افراطی در انتخابات دانستید. اما اگر اختلاف آرا مانند سال ۷۶ بود، این تخلفات نمی‌توانست حرف اول را بزند.

نکته مهمی را مطرح کردید اما شرایط کنونی جامعه با شرایط سال ۷۶ قابل مقایسه نیست و اصولاً قیاس غلطی است. دوم خرداد نشان داد که در جامعه مطالباتی وجود دارد که تحقق نیافته است و با کاندید شدن خاتمی فرصتی ایجاد شد که این اعتراض عمومی، خود را نشان دهد. ۲۰ میلیون رأی خاتمی فقط محصول

کار تشکیلاتی تشکل‌های خط امام نبود، بلکه نشان می‌داد که یک جنبش اجتماعی در کشور شکل گرفته و در آن شرایط جنبشی، خاتمی ۲۰ میلیون رأی آورد. اما در سال ۸۴ شرایط جامعه جنبشی نبود، بلکه در شرایطی بودیم که هر گروهی به میزانی که می‌توانست افراد را بسیج کند می‌توانست آدم‌ها را به پای صندوق‌های رأی بکشاند، خلاصه شرایط خودجوش جنبشی نبود. اصلاً نمی‌توان وضع جامعه در سال ۸۴ را با سال ۷۶ مقایسه کرد. درست مثل این‌که شما اوضاع را با اول انقلاب مقایسه کنید.

جامعه‌شناسی انقلاب و جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی فقط می‌تواند بگوید که چه علل عمده‌ای معمولاً می‌تواند یک انقلاب یا جنبش را راه بیندازد اما نمی‌تواند زمان آن را تعیین کند. برای نمونه من الان نمی‌توانم بگویم که کشور ما مستعد یک انقلاب آرام نیست. وقتی جنبش اجتماعی

دوم خرداد راه افتاد مشارکتی‌ها این جنبش را خوب درک کردند و با آن همراه شدند و از دل آن مجلس ششم راه افتاد. اما دیگر نمی‌توان آن را مبنا قرار داد زیرا در شرایط جنبشی نیستیم. الان جامعه ایران در شرایط مقاومت اجتماعی به سر می‌برد. مثلاً تعداد زیادی از مردم بر سر سفره هایشان در نقد نظام حرف می‌زنند، طنز می‌گویند و... ولی اینها آماده نیستند که از طریق حرکت‌های مدنی مطالبات خود را پیگیری کنند، حتی بخشی حاضر نشدند در انتخابات شرکت کنند. یا در مناطق قومی مقاومت قومی وجود دارد، یا رأی ندادند یا به غیر از کاندیدای پیروز رأی دادند. بنابراین تأکید می‌کنم که از نظر من، نه خود احمدی‌نژاد، نه گفتماش و نه رفقایاش تا این حد نیرومند نبودند که بتوانند موفق شوند، بلکه همان سه عاملی که ذکر کردم موثر بوده‌اند.

شما نقش دولت پنهان را به عنوان عامل عمده ذکر کردید، در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

در کشور ما از هر دو نفری که در کار اقتصادی فعال‌اند یکی از دولت حقوق می‌گیرد. جامعه ما یک جامعه دولتی است و لذا دولت پنهان در جامعه ما می‌تواند بسیار قدرتمند باشد و نیروی آن اصلاً قابل مقایسه با نیروی احزاب نیست. حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نتوانستند در طی این مدت ۵۰۰ میلیون تومان پول برای تبلیغات فراهم کنند. در حالی که گفته می‌شود آقای قالیباف ۸۰ میلیارد تومان هزینه کرده یا برای احمدی‌نژاد در سه شنبه بعد از ظهر (یعنی سه شنبه قبل از انتخابات مرحله دوم) به فاصله سه ساعت در شهر شیراز ۵۰۰ بیلبورد در خیابان‌ها نصب شد! این کار در عرض سه ساعت نمی‌تواند کاریک حزب باشد. این کاریک سازمان وسیع با بودجه و اختیار کافی است. در صورتی که احزاب مستقل در ایران هشتشان گروهی نه‌شان است.

یعنی دولت پنهان روند رشد و جنبش را خفه می‌کند؟ اگر فضای ایران، فضای مقاومت است در روند رشد باید خود را به گونه‌ای نشان دهد.

دولت پنهان در برابر روند توسعه سیاسی و انتخابات منصفانه و سالم می‌ایستد چنان‌که این کار را نیز انجام دادند؛ به آقای خاتمی با ۲۰ میلیون رأی اجازه ندادند که به حداقل وعده‌هایی که داده بود عمل کند. شاهد بودیم که در انتخابات مجلس هفتم ۲۰۰ استاندار، وزیر و مدیرکل تهدید به استعفا کردند و گفتند زیر بار این انتخابات نمی‌رویم. اما گرچه خود آقای خاتمی با آقای کروبی بیانیه اعتراضی مشترکی مبنی بر غیرقانونی بودن ۱۹۰ کرسی مجلس هفتم داد - که سند بسیار خوبی هم هست - اما در نهایت مجبور شد انتخابات را برگزار کند. زیرا دولت پنهان عرصه را برای اینها هم تنگ کرد و اینها قادر نبودند این موانع را با مردم در میان بگذارند.

آنچه به ما ضربه زد،
انفعال و یا حتی فقر نبود بلکه
دو-سه مسئله فنی
به اصلاح طلبان ضربه زد؛
نخست دخالت سازمان‌های
شبه نظامی و غیر حزبی،
[دوم عدم اجماع اصلاح طلبان و
سوم تحریمیان

مقایسه ای صورت می گیرد که وقتی آقای خاتمی کابینه اول خود را به مجلس پنجم، که همراه دولت نیز نبود، معرفی کرد توانست برای تمام وزرای پیشنهادی رأی اعتماد بگیرد زیرا یک حرکت اجتماعی رخ داده بود که هرکس به آن رأی مخالف می داد خودش زیر سوال می رفت و علت این اتفاق را این می دانند که همه ۲۰ میلیون رأی خاتمی مال "خودش" بود. اما آقای احمدی نژاد چون رأی هایش از آن خودش نبود، نتوانست از مجلس هفتم برای همه وزرای پیشنهادی، بویژه آنان که نزدیکی بیشتری با او داشتند از جمله وزیر پیشنهادی نفت، رأی اعتماد بگیرد در حالی که بسیاری از نزدیک ترین افراد به دیدگاه های او در مجلس هفتم حضور دارند. این مقایسه به لحاظ جامعه شناختی و علمی تا چه اندازه ای صحت دارد؟

وقتی احمدی نژاد رأی آورد گفته می شد ایشان پشت فرمان ماشین حکومت نشسته ولی گاز و کلاچ آن در اختیار افراد دیگری است. اما جدیداً نظر بر این است که حتی فرمان نیز در اختیارش نیست! در کابینه ایشان بخشی متعلق به شاخه آقای باهنر در مجلس است و بخش دیگر متعلق به شاخه آقای احمد توکل و آن بخشی که رفقای خودش بودند رأی نیاوردند. نکته دیگر این که پایگاه اجتماعی آقای احمدی نژاد آن هفده میلیون رأی نبود بلکه همان تعداد نیروهای بود که در شورای شهر بودند که در انتخابات شوراهای زحمت کشیدند و در اوج ناامیدی محافظه کاران کار کردند و با کمتر از دویست هزار رأی در انتخابات شوراها پیروز شدند و بعد همین شورا آقای احمدی نژاد را شهردار کردند. این شد نقطه امیدی برای اصولگرایان و مجلس هفتم را با حذف اصلاح طلبان در اختیار گرفتند و باز همین افراد در انتخابات ریاست جمهوری از احمدی نژاد حمایت کردند در شرایطی که دیگر محافظه کاران از قالیباف و محسن رضایی و توکل و

لاریجانی حمایت کردند. شهرداری و شورای شهر تهران در دست همین گروه بود. پس از انتخابات این را هم از آنها گرفتند و آقای قالیباف که رقیب آقای احمدی نژاد بود را شهردار کردند. از دید من انتخاب آقای قالیباف نیز سفارش و توصیه دولت پنهان بود و کار عاقلانه ای هم کردند زیرا تا روز سه شنبه قرار بود ایشان رئیس جمهور شود که نشد. قالیباف کلی زحمت کشیده بود یکدفعه به او پشت کرده بودند. با این کار یک مقداری جبران کردند. اگرچه سر طرفداران آقای احمدی نژاد در شورا بی کلاه ماند.

اتفاقات قابل توجه دیگری هم افتاد؛ پس از انتخابات از یک سو شروع کردند به کنار گذاشتن طیف طرفدار لاریجانی (مثل شیخ عطار یا مهندس انتظامی) و از سوی دیگر خود آقای لاریجانی به عنوان دبیر جدید شورای عالی امنیت ملی در حال ایجاد

یک تشکیلات موازی در این شورا است. معنی این کار چیست پس از انتخابات دیگر اصولگرایان در حال جوشیدن است اما معلوم نیست که چه چیز در آن در حال پخت است! هنوز نمی توان دسته بندی های آنها را مشخص کرد. مثلاً جناح آقای باهنر در انتخابات به ظاهر باختند اما با زرنگی بخشی از کابینه را در اختیار گرفته اند. دولت پنهان، کاری غیرقانونی انجام داد تا تجربه خاتمی مجدداً تکرار نشود. حتی این احتمال وجود دارد که پس از چند وقت از احمدی نژاد هم فاصله بگیرند و مثلاً بگویند این فرد توان نداشت کار انجام بدهد، به همین راحتی! چون دولت پنهان دور از چشم عمل می کند و به کسی پاسخگو نیست. ضمن این که تا اینجای کار هم متأسفانه آقایان لاریجانی و احمدی نژاد در مورد پرونده هسته ای ایران نتوانستند از دستاوردهای دولت خاتمی پاسداری کنند. آقای روحانی و آقای خاتمی ۲ سال دنیا را معطل کردند و نگذاشتند قطعنامه ای علیه ایران تصویب شود، آن هم در بحران دو سال پیش که امریکا دندان تیز کرده بود. ولی در شرایط کنونی که ایران آماده خیز اقتصادی است و خیلی از شرکت های مهم دنیا علاقه مند بودند در ایران سرمایه گذاری کنند و امریکا در عراق گیر افتاده، آقایان دستاوردهای پیشین کشور را با چالش روبرو کردند، بازار بورس را از رونق انداختند.

پدیده دولت پنهان چه ویژگی هایی دارد؟

مقوله دولت پنهان را باید در خاطرات شخصیت های سیاسی کشور جستجو کرد تا شاید سی سال دیگر مختصات و عملکرد آن چاپ شود و الآن فضای عمومی آنقدر امن نیست که محققان جرئت کنند این پدیده را به دقت معرفی کنند. به نظر من اجمالاً می توان گفت دولت پنهان بخشی از دولت است که کاملاً اختیارات دولت و حکومت را دارد بدون پاسخگویی و بدون این که اعلام کند من فلان کار را کردم. این دولت پنهان بود که توانست ۸۰۰ اتاق کوی دانشگاه تهران را خراب کند و بعد هم هیچ اتفاقی هم نیفتد. این دولت پنهان است که می تواند از سازمان های بزرگ عمومی برای دخالت در انتخابات استفاده کند. این که ترکیبات این دولت پنهان چگونه است باید گفت هسته آن پس از انقلاب وقتی که "جمهوری اسلامی" تأسیس شد شکل گرفت. اما در همان زمان عده ای در این کشور واقعاً معتقد به حکومت اسلامی بودند ولی

رویشان نمی شد جلوی ابعاد جمهوریت جمهوری اسلامی بایستند. در نتیجه از گروه های فشار - که بهترین ابزار آنها بود - استفاده کردند. به نظر من در ایران گروه های فشار اصلاً خودسر و دیوانه نیستند، اینها ابزار دست دولت پنهان هستند، جا و مکان دارند و حمایت می شوند. همین دولت پنهان بود که ۷.۸ سال

دولت پنهان، کاری غیرقانونی انجام داد تا تجربه خاتمی مجدداً تکرار نشود. حتی این احتمال وجود دارد که پس از چند وقت از احمدی نژاد هم فاصله بگیرند و مثلاً بگویند

این فرد توان نداشت کار انجام بدهد،

به همین راحتی! چون دولت پنهان دور از چشم عمل می کند و به کسی پاسخگو نیست

جلوی خاتمی ایستاد و هر ۹ روز یک بحران ایجاد کرد. در این انتخابات هم وارد شدند و نگذاشتند انتخابات گذشته تکرار شود. اینها از بودجه شخصی بازاری‌ها اداره نمی‌شوند، بلکه از بودجه دولت و حکومت اداره می‌شود.

اینها به ظاهر قدرت نداشتند پس باید منافع بسیار عظیمی داشته باشند که این قدر پیگیر و سمج به دنبال اهداف خود باشند. این منافع عظیم چیست؟

اگر بخواهند با سازوکارهای جمهوری اسلامی قدرت را در دست بگیرند به نظر می‌رسد که رأی زیادی نداشته باشند اما از طریق دولت پنهان محتوای همان دولت اسلامی را پیاده می‌کنند و این بزرگ‌ترین منفعت آنهاست. پیشبرد برنامه‌های مردم‌سالاری در کشور ما سخت است زیرا دولت پنهان از یک سو و بخش عظیمی از مردم زود رنج، از سوی دیگر با آن همراهی نمی‌کند و یک گروه به تنهایی نمی‌تواند آن را پیش ببرد، واقعاً نیاز به ائتلاف‌های وسیعی است.

وقتی چنین دولت پنهانی وجود دارد و به نظر می‌رسد که ترکیبی از سه عنصر انجمن ضدبهاثیت، روحانیت غیرمکتبی و نیروی ضربت باشد، چرا اصلاح طلبان به آن توجه نکردند؟ چرا شعار عبور از قانون اساسی را دادند درحالی که این جریان اصلاً رابطه خوبی با قانون ندارد؟

اگر می‌توانستند جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی تبدیل می‌کردند ولی تاکنون به طور علنی نتوانسته‌اند و مضمون حکومت اسلامی را بوسیله دولت پنهان پیگیری می‌کنند. ما نباید انقلاب اسلامی و میراث جنگ را به تندروها واگذار کنیم، و باید به جای گذر از جمهوری اسلامی از آن دفاع کنیم. یک عده فکر کردند کار راحتی است و با "۶۰ میلیون دات‌کام" می‌توانند از جمهوری اسلامی گذر کنند....

در ایران حداقل ۱۵۰ سال سابقه تلاش نواندیشی دینی وجود دارد که به نقد وضعیت موجود می‌پرداخت و در کنار آن وجه ایجاد نیز داشت، یعنی از اسلام درک جدیدی ارائه می‌کرده و درک کهن را نیز نقد کرده است. این نیروی شگرفی بوده که در بسیاری از موارد هم برای کسب قدرت کار نمی‌کرده است. در دوره اخیر یعنی در دوره جمهوری اسلامی، یک مرجع سنتی (امام خمینی) گفت که دوبرداشت از اسلام هست: "اسلام آمریکایی و اسلام ناب محمدی" یا "اسلام سرمایه‌داری و اسلام مرفهین بی‌درد". ایشان انشعاب روحانیون مبارز از روحانیت مبارز را که بزرگترین انشعاب در بین حزب الله بود، آن هم در اوج قدرت جمهوری اسلامی، تأیید کرد. در این روند راست سنتی دائم در حال شکاف خوردن بود. همین صحبت نواندیشی دینی که آقای خاتمی بیان می‌کند و می‌گوید در

رنسانس دین در برابر علم شکست خورد. در انقلاب اجتماعی فرانسه دین در برابر آزادی و در انقلاب اکتبر دین در برابر عدالت و بعد می‌گوید شمره نواندیشی این است که دین زیربنای آزادی و علم و عدالت است. این حرف بسیار بزرگی است که در این جامعه گفته می‌شود. اما برخی اصلاح طلبان شعار سکولاریزم را، که در غرب جواب گرفته بود، در ایران مطرح کردند که نتیجه آن این می‌شود که دین را به دیندار واگذار کنیم و سیاست را به سیاستمدار و به بیان راهبردی‌تر گفته شد "روحانیت قیم اسلامیت باشند و روشنفکران قیم جمهوریت". این دیدگاه عملاً به مشروعیت دادن به یک جریان بازدارنده می‌انجامد که به واسطه این مشروعیت می‌تواند با تیغ اسلامیت سر جمهوریت را ببرد. فکر نمی‌کنید یکی از علل شکست اصلاح طلبان دامن زدن به مقوله سکولاریزم با تعریف و راهبرد فوق باشد؟

حرف شما دو بخش دارد و هر دو نیز مهم هستند و احتیاج دارد که فرصت‌های دیگری را به این بحث‌ها اختصاص دهید؛ یکی بحث اصلاح دینی و روشنفکری دینی که یک محتوای فکری داشته و در سه - چهارسال اخیر اصلاح طلبان تندرو سعی کردند روشنفکری دینی را بی‌خاصیت جلوه دهند که هنوز هم از دید من اصلاح‌گری و روشنفکری دینی یکی از نیروهای مهم توسعه در کشور است و یکی از تفاوت‌های جامعه ایران با دیگر کشورهای اسلامی است. بنابراین چه به لحاظ فکری چه به لحاظ اجتماعی روند اصلاح دینی یک روند حیات‌بخش است. نکته بعدی این است که اتفاقاً بعضی کوشش کردند اصلاح‌گری دینی و روشنفکری دینی را با تئوری سکولاریسم مخدوش کنند که از دید من کوشش ابتری است. حتی جامعه‌شناسان برجسته‌ای مثل پیتر برگر که خودش سی سال پیش تئوری پرداز سکولاریسم بود حالا تئوری پرداز دی سکولاریسم (به معنای سکولار زدایی) شده است. می‌گوید واقعیت امروز جهان مدرن نه «دین جدایی» بلکه «دین جدایی زدایی» است. اگر شما دقت کرده باشید من بخاطر همین مناقشات نظری هیچوقت از تئوری «سکولاریسم» برای بحث درباره جامعه ایران استفاده نکرده‌ام چون تئوری راهگشایی نیست.

وقتی گفته می‌شود دین را به دینداران واگذار کنیم برای نمونه در جامعه ما دیندار همین‌هایی تلقی می‌شوند که حذف‌های گسترده را انجام می‌دهند و با این کار صدوپنجاهسال تلاش نواندیشی دینی را به راحتی از کف می‌دهیم. درحالی که آقای آذری قمی پس از انتخابات خرداد ۷۶ رسماً اعتراف می‌کند که "خرداد ۷۶ شکست دین سنتی در برابر قانون اساسی بود" و این از برکات نواندیشی دینی است. اما وقتی می‌گویند دین به دیندار سپرده شود، عملاً چون قدرت حذف دارند، با این حرف‌ها آنان

اگر می‌توانستند
جمهوری اسلامی را
به حکومت اسلامی
تبدیل می‌کردند ولی تاکنون
به طور علنی نتوانسته‌اند و
مضمون حکومت اسلامی را
بوسیله دولت پنهان
پیگیری می‌کنند

را مشروعت داده ایم.

ما اصلاً به عنوان مسلمان دوست داریم از دین دفاع کنیم اما چگونه؟ آیا این که یک قرائتی از دین انجام شود و به تنها ایدئولوژی رسمی دولت تبدیل شود صحیح است؟ ما می‌گوییم نه! ۷۰ سال است که در ترکیه حکومت لائیک با پشتوانه ارتش حمایت می‌شود، اما جامعه مذهبی‌تر شده، در مقابل، حکومت دینی ما ۲۷ سال است که دغدغه دینی دارد اما نسل جوان سبک دینی را که حکومت تبلیغ می‌کند نمی‌پذیرد. لذا با یک قرائت از اسلام که بتواند ابزار ایدئولوژیک حکومت شود شاید نتوان به دینداری کمک کرد. اما اگر عرصه جامعه مدنی را عرصه فعالیت تبلیغ دینی کنند، به دین کمک خواهد شد.

به بخش دوم بحث بپردازیم؛ با توجه به نتیجه انتخابات نهم، آینده را چگونه می‌بینید؟

من هنوز احساس می‌کنم که از سه راهبرد کلی برای رویارویی با معضلات عدیده جامعه ایران، راهبرد اصلاح طلبی از همه بهتر است.

سه راهبرد کدام اند؟

اولی اصلاح طلبی یا همان حرکت قانونی - تدریجی است که عمده‌تاً از طریق سازوکارهای انتخاباتی و فعالیت در درون جامعه مدنی صورت می‌گیرد. یعنی همین حرکت ۷.۸ سالی که در گذشته داشتیم؛ شما به وضع موجود اعتراض دارید اما می‌خواهید به روش‌های مسالمت‌آمیز و قانونی آن را تغییر دهید. البته بخشی از مردم زوردرنج هم ممکن است راضی نباشند ولی راهی جز ادامه همان راه اصلاح طلبی نیست. لذا همچنان فضاهای انتخاباتی مهمترین مجال برای تغییر معضلات جامعه است. فعلاً راهی جز این نیست.

راه دوم راه انقلابی است که بگوییم این سیستم و نظام مسدود است و با انتخابات درست نمی‌شود و لذا باید مردم را بیرون از ساختار دولت بسیج کرد تا دولت جدید بیاید و مشکلات را حل کند یعنی همان کاری که در انقلاب انجام شد.

راه سوم محافظه‌کاری است که بگوییم نظام معضل ندارد و نباید تغییر و اصلاح شود. جالب اینکه در بین محافظه‌کاران عده‌ای تندرو نیز هستند که اصلاً می‌خواهند جامعه را به عصر طلایی دهه شصت بازگردانند!

حرف من این است که تنها راه موجود برای ما راه اصلاح طلبی است و در گذشته تجربه کرده‌ایم که راه‌های انقلابی راه‌های پرهزینه‌ای است. اگر هدف حرکت‌های اصلاحی تقویت سازوکارهای مردم‌سالاری باشد، حداقل تاکنون روشن شده که با انقلاب‌ها به راحتی نمی‌توان به دموکراسی رسید.

دولت پنهان با ویژگی‌هایی که شما فرمودید آیا جامعه را به این جمع بندی نمی‌رساند که اصلاً باید ساختار تغییر کند و حرکت‌های

اصلاح طلبانه راه به جایی نمی‌برد؟

غالباً حرکت اصلاح طلبی را اصل قرار دهیم، این سوال‌ها خواهد بود و اصلاً بگذارید من بحث شما را تقویت کنم. شاید در انتخابات آینده با کارخانه پنهان رأی‌سازی رویه‌رو شویم! در حالی که در دولت آقای خاتمی که وزیر کشور اصلاح طلب بود، آقای هاشمی می‌گوید که کلی تقلب صورت گرفته! دوم این که در همین دوره اصلاحات و در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی، در جریان انتخابات مجلس هفتم ۲۵۰۰ نفر را حذف کردند که ۸۰ نفرشان نمایندگان مجلس ششم بودند و اصلاً پدیده حذف جدی است. از سوی دیگر اصلاح طلبانی که می‌خواهند راه خود را ادامه دهند با چه ابزار ارتباطی می‌خواهند با مردم رابطه داشته باشند؟ وقتی اصلاً پول، رسانه، تلویزیون و... ندارند و کلاش و دروغگو و پوپولیست و فقیر دوست هم نیستند.

به‌رغم همه این پرسش‌های جدی، حرف من این است که ما باید روی همین سنگ موانع، مدام قطره‌قطره اصلاح طلبی را بچکانیم و حرکت دسته‌جمعی اصلاح طلبی را در نهاد‌های مدنی سازمان دهیم و بر مواضع خودمان تکیه کنیم و به بیراهه نزنیم. راه مشکل و سختی است اما دلیلی ندارد که به بیراهه بزنیم. با انقلاب نمی‌شود کار را پیش برد، مثلاً مگر بهتر و مردمی‌تر از انقلاب اسلامی هم بود؟ از کجا معلوم که دستاورد انقلاب، مردم‌سالاری باشد؟ ما باید به‌رغم تمام موانع به صورت دسته‌جمعی حرکت اصلاح طلبی را ادامه دهیم؛ بر اصول خود که همان توسعه سیاسی و توسعه متوازن جامعه بود بایستیم؛ خوبی‌های یکدیگر را ببینیم نه فقط بدی‌ها را؛ تا بتوانیم اتحاد داشته باشیم.

نکته دوم که از نظر من تحریمی‌ها آن را انجام ندادند این است که ما باید به عنوان یک اصلاح طلب هدف و آرمان خود را خیلی روشن با مردم بیان کنیم، به طوری که خود طرح هدف، ناامنی‌آور نباشد. یعنی باید به‌طور صادقانه به مردم بگوییم ما چه نوع حکومتی را می‌خواهیم. به عنوان یک اصلاح طلب، هدف خود را باید بین سه مدل حکومت‌خواهی مشخص کنیم: ۱. دولت اسلامی خواهی اصولگرایان ۲.

جمهوری خواهی (که از سوی اپوزیسیون خارج از کشور و بخشی در داخل مطرح می‌شود) ۳. جمهوری اسلامی خواهی. ما باید بر "جمهوری اسلامی خواهی" تکیه کنیم. من برای این حرفم چندین دلیل دارم. در اینجا به دو تا اشاره می‌کنم. اول اینکه سخن از جمهوری خواهی، جمهوری را در کشور ما ایجاد نمی‌کند بلکه دست دولت پنهان را باز می‌کند و به همه ضربه می‌زند و حتی اگر در کارش شکست هم بخورد کشور ایران را به روز عراق فعلی خواهند انداخت که از داخل آن ممکن است حکومت عوض شود ولی دموکراسی بیرون نمی‌آید. ما باید

اجمالاً می‌توان گفت دولت پنهان بخشی از دولت است که کاملاً اختیارات دولت و حکومت را دارد بدون پاسخگویی و بدون این‌که اعلام کند من فلان کار را کردم. این دولت پنهان بود که توانست ۸۰۰ اتاق کوی دانشگاه تهران را خواب کند و بعد هم هیچ اتفاقی هم نیفتد. این دولت پنهان است که می‌تواند از سازمان‌های بزرگ عمومی برای دخالت در انتخابات استفاده کند

بر این تکیه کنیم که پس از انقلاب و تغییر رژیم سلطنتی "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" چه شد؟ به نظر من هم "جمهوری" در خطر است، هم "اسلام" در خطر است و "ایران" نیز در خطر است. ما نباید با ادبیات رماننده (رم‌دهنده) وارد بشویم؛ ادبیاتی که تحریمیان تندرو و تک‌رورفتند رماننده بود، و توهم تکیه به خارج داشت. ما باید بگوییم: جمهوری اسلامی! مطالبات ما را به ما بده. ما باید بگوییم راه تقویت دموکراسی در ایران از تغییر رژیم نمی‌گذرد و بلکه از اصلاح همین جمهوری اسلامی می‌گذرد. (همین جا در پراکنش بر این نکته تأکید کنیم که آنچه اینها در جریان فعالیت‌های هسته‌ای انجام می‌دهند اصلاً ایران را به خطر انداخته است. یک روان‌شناس اجتماعی گفته بود که "جنگ‌های بزرگ وقتی رخ می‌دهد که دولت‌های قدرتمند عصبانی می‌شوند." مثلاً ممکن است امریکا در عراق عصبی شود و به جای آن به ایران گیر بدهد. امریکا ستیزی نابخردانه به نفع اسلام، ایران و جمهوری اسلامی نیست.)

بنابراین نخست اصلاح‌طلبان باید تک‌نوازی را کنار گذاشته و حرکت ائتلافی انجام دهند. اما باید بر مواضع خود بایستند و تن به رفتارهای غیرقانونی ندهند. در چارچوب همین قانون اساسی موجود می‌توان روی انتخابات آزاد، حقوق فردی، آزادی بیان، احزاب و سازمان‌های مدنی تکیه کرد. دلیل دوم: ببینید! امریکا ماشین قدرت را در عراق و افغانستان نابود کرد اما باز هم سیستمی که در این کشورها دارد ایجاد می‌شود "جمهوری اسلامی" است. چون نمی‌توانست غیر از این عمل کند، به هر حال جامعه مذهبی است. ببینید در قانون اساسی این کشورها دو اصل آمده یکی اینکه قوانین کشور نباید با اصول مسلم اسلام تعارض داشته باشد و دیگری اینکه با سازوکارهای دموکراسی تعارض نداشته باشد، این دو اصل یادآور همان جمهوری اسلامی است. تجربه افغانستان و عراق به ما می‌گوید که کسانی که در ایران به جای اصلاح جمهوری اسلامی به دنبال تغییر آن هستند دنبال سراب اند. نوع حکومتی را که می‌خواهیم به طور شفاف تعیین کنیم تا دائم تندروان اصولگرا با حمایت دولت پنهان نگویند "اصلاح‌طلبان به دنبال یک حکومت لائیک هستند" و کار ما را خراب کنند. ما نظامی به نام جمهوری اسلامی می‌خواهیم که در آن آزادی حزبی، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی مراجع تقلید و متفکران و دلسوزان آزاده در آن باشد و... پیگیری و اصرار بر مطالبات قانونی تنها راه پیش روی ماست.

محور بعدی که بسیار مهم است، این است که در کنار دغدغه اصلاح جمهوری اسلامی به دنبال اصلاح خودمان هم باشیم. ببینید ۷۰٪ ورودی دانشگاه‌ها را خانم‌ها تشکیل می‌دهند و من می‌بینم که تشکل‌هایی که

خانم‌ها آنها را اداره می‌کنند وضعیت دموکراتیک بهتری از تشکل‌های مردانه دارد. ۱۰ سال است که عده‌ای در رهبری تحکیم‌اند و کنار نمی‌روند.

مگر غیر از این است که خود انجمن‌های اسلامی و اعضای تحکیم می‌خواهند که اینها بمانند؟

حرف من این نیست بلکه من می‌گویم اینها باز عمل نمی‌کنند. پسر من ابتدای تحصیلات دبیر انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران شد، وقتی دیدم برای بار دوم می‌خواهد دبیر شود گفتم این کار را نکن، در انجمن‌های اسلامی، ۴ سال دانشجوی می‌آید که تمرین کند تا کار جمعی یاد بگیرد تا فردا در جامعه و جامعه مدنی به یک عنصر فعال تبدیل شود و یک عنصر حزبی شود، پس باید به همه بچه‌ها این فرصت را داد که دبیر و پخته شوند. نباید فضا را برای دانشجویان جدید تنگ کرد. ما نمی‌توانیم فقط به مشکل دولت پنهان توجه کنیم و به حل مشکل مردسالاری تشکل‌های اصلاح طلب توجه نداشته باشیم.

محور بعدی که از دید من مهم است، وجود NGOها است، از آن مهم‌تر گروه‌های خودیاری است، مثل نمونه کارهایی که جناح راست به کمک کمیته‌های امداد و صندوق‌های قرض الحسنه انجام می‌دهند. البته این سازمان‌ها دیگر سازمان‌های شبه دولتی شده‌اند. به نظر من تا وقتی تشکل‌های زنان نتوانند به زنان آسیب‌دیده کمک کنند به چه درد می‌خورند؟ نکته آخر این که ما نباید از فرصت‌های انتخاباتی غفلت کنیم؛ به رغم تمام موانع همچنان می‌توان در آینده منتظر فرصت‌های سیاسی به نفع اصلاح امور کشور و نظام بود. به برکت انقلاب در جمهوری اسلامی هر سال یک انتخابات برگزار می‌شود و این راه خوبی است اگرچه سعی می‌کنند انتخابات را با دولت پنهان کنترل کنند. ولی شما توجه داشته باشید که اصلاح‌طلبان در بدترین شرایط یک چهار میلیون و یک ده میلیون رأی داشتند یعنی هم‌آورد اصلی دولت پنهان در همین انتخابات بودند. اصلاح‌طلبان باید صبورانه، مدبرانه و مؤتلفانه بر مواضع اصلاحی خود تأکید کنند و به پیش بروند. خداوند متعال با صابرین است.

به یاد داشته باشید در این انتخابات در کوتاه مدت اصلاح‌طلبان شکست خوردند و دولت پنهان برنده این انتخابات بود. طولی نمی‌کشد که دولت پنهان آرزوی همان دوران اصلاحات را خواهد کرد. در حال حاضر تندروان اصولگرا با انتظارات متراکم و سفره‌های پهن در انتظار پول نفت روبه‌رو هستند؛ نخبگان و متخصصان جامعه به آنها محل نمی‌گذارند؛ و مثل دوران اصلاحات در این دنیسای پرتلاطم، اصلاح‌طلبان و خاتمی سپر بلای آنها نیستند.

• گفت‌وگو جامعه‌شناسی حاضر توسط گردانندگان نشریه چشم‌انداز ایران با دکتر حمیدرضا جلیلی پور، عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، در تاریخ ۸۴/۷/۹ در دفتر کار ایشان برگزار شد.

ما باید بر این تکیه کنیم که پس از انقلاب و تغییر رژیم سلطنتی

"استقلال، آزادی و

جمهوری اسلامی" چه شد؟ به نظر

من هم "جمهوری" در خطر

است، هم "اسلام" در خطر است و

"ایران" نیز در خطر است. ما نباید

با ادبیات رماننده (رم‌دهنده)

وارد بشویم؛ ادبیاتی که

تحریمیان تندرو و تک‌رورفتند

رماننده بود، و توهم تکیه به

خارج داشت

